

هما ناطق و آیین بابی

گمان نمی‌کنم کسی با این نظر مخالف باشد که مورخان تاریخ معاصر ایران اکثر قریب به اتفاقشان دستی بر سیاست داشته و دارند و به همین دلیل بیشتر سر و کارشان با تاریخ، از منظر سیاسی بوده است تا صرفاً یک دیدگاه تاریخی. (1) به عبارت بهتر مهم‌ترین ستون تاریخ‌نگاری ایرانی بر "تحمیل نظریات سیاسی" نهاده شده است و نه بیان چپستی و تحلیل وقایع تاریخی. ایراد و عیب این موضوع زمانی برملا می‌شود که مورخان سیاست زده ایرانی بخواهند در باره تاریخ مذاهب از دیدگاه سیاسی خود بنویسند.

گرچه در ظاهر آنان چاره‌ای جز این کار ندارند، زیرا آموخته‌های بنیانی آنان سراسر سیاسی است و نه تاریخی، علمی، مذهبی یا چیز دیگر و از آن‌جا که ایشان نه دین را می‌شناسند و نه ساز و کار ایجاد و پیشرفت دین را، طبیعی است که آن‌چه نوشته‌اند، می‌تواند نقایص بسیاری را با خود همراه سازد، مورد اعتراض قرار گیرد و کاستی‌های آن به نمایش گذاشته شود. از طرف دیگر، مورخان مهم ایرانی در این سده اکثراً مذهب‌گریز بوده‌اند و می‌خواسته‌اند که مذهب و امت را از دامن ایرانیان بزدایند و ملت را به جای آن بنشانند. این کار ناموزون تماماً به دلیل مخالفتی است که اکثر آنان با اسلام داشته‌اند. خصوصاً در این سه دهه، ایشان برای آن‌که علیه جمهوری اسلامی بنویسند، مذهب و سیاست را مخلوط کرده و یا آن‌که سیاسی‌نویسی تاریخی را بهانه‌ای قرار داده تا با مذهب و حکومت رسمی ایرانیان بجنگند.

نوشتن در باره تاریخ آیین بابی هر دو عیب بالا را در خود پرورده و در این صد و اندی سال چنان فربه شده است که زدودن افکار سقیم و روش‌های ناموزون تاریخی، تحمل سال‌ها رنج و مرارت را می‌طلبد. از یک طرف آیین بابی در دوره قاجار به وجود آمد و مورخان قجر شناس ناچار بوده‌اند که بالاخره در باره تاریخ زندگانی سید باب و پیدایش آیین بابی نیز چیزهایی بنویسند و از طرف دیگر چون دین بابی داعیه نسخ اسلام را داشت، کسانی که علیه اسلام نیز می‌خواسته‌اند بنویسند (و امروزه روز نیز دق دلی خود را بر سر حکومت جمهوری اسلامی خالی کنند)، تاریخ قاجار و پیدایش آیین بابی بهترین مستمسک بوده است برای سرکوفت زدن و برملا کردن عقده‌های فروخته.

در این دو حالت است که تاریخ آیین بابی باید مثله شود تا سیاست زدگی مورخان همچنان استوار بر جای خود بماند. مورخانی که در باره تاریخ دین بابی از منظر سیاسی نگاشته اند بر همین کجراهه رفته اند و از آن جا که ایران محل افت و خیزهای شدید سیاسی بوده است، افراد مزبور متأسفانه هیچ گاه از اشتباه امثال خود در گذشته زمان درس عبرت نگرفته، تنها صورتی از تحلیل های نامربوط گذشتگان را عوض کرده و ماهیت قضیه را همچنان حفظ کرده اند. آنان بدون آن که آیین بابی را بشناسند و از منظر ظهور یک پدیده دینی بدان نگاه کنند، به دنبال اثبات معتقدات سیاسی خود بوده اند و نه در پی جستجو و تحقیق در باره یک واقعه ای که در قالب اعتقاد دینی ظاهر شده است. محمد رضا فشاهی، احسان طبری، فریدون آدمیت، اکثر مستشرقان و بسیاری دیگر از خودمانی ها از این زمره اند و متأسفانه این آخری، هما ناطق نیز بر همین راه رفته است. من در این نوشتار قصد دارم نگاهی گذرا به مطالبی که مشارالیها در کتاب "ایران در راهیابی فرهنگی" (چاپ لندن، 1988) در باره آیین باب نوشته، ببندازم و امید دارم بتوانم گذشته از نقد مطالب خانم ناطق، شمایی کلی از اشکالات اساسی که دامان مورخان ایرانی را در مواجهه با آیین بابی گرفته است، نشان دهم.

نخستین و شاید مهم ترین نکته این است که مورخان مشهور و بزرگ ایرانی تماماً در باره آیین بابی اظهار نظر کرده اند، بدون آن که حتی یکی از آثار سید باب را خوانده و یا در باره مفاد نوشته های او تحقیق و بررسی صورت داده باشند! نمونه هایش را در دو مقاله دیگر: "فریدون آدمیت و بهاییان" و "مجلس مناظره باب با علمای تبریز"، در باره آدمیت و حامد الگار ارائه نموده ام و اینک در این جا به سراغ هما ناطق باید بروم که یکی دیگر از بزرگان تاریخ نویسی ایران معاصر است. آیا این درد را با چه درمانی می توان چاره کرد که کسی در باره یک آیین سخن بگوید در حالی که نوشته های صاحب آن دین را حتی نگاه کرده باشد؟ آیا مضحک نیست کسی در باره تاریخ زندگی رسول اسلام کتاب بنویسد، بدون آن که حتی لای قرآن را باز نموده و تا آن جا که امکان داشته باشد؛ تعاملات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوران محمد را از آیات قرآنی بسنجد؟

متأسفانه و اسفا که در باره آیین بابی به همین سادگی این اتفاق سخیف رخ داده و هر کس که چهار سند از آرشیو بایگانی های انگلیس، فرانسه، روسیه و ... دیده و کتب ناسخ التواریخ، صدرالتواریخ، روضة الصفا و را خوانده، گمان کرده است که به ساز و کار اعتقادی/ اجتماعی/ تاریخی آیین بابی راه یافته است. بدیهی است فهمی که از نوشته های مورخان درباری، سیاحان فرنگی، مأموران سیاسی دیگر کشورها و بنیادگرایان اسلامی در باره آیین بابی به دست می آید به همان اندازه کج و معوج است که مثلاً شناختن آیین مسیحی بدون مراجعه به اناجیل اربعه (و یا آثار مؤمنین اولیه مسیحیت) و اتکا به نوشته های مورخان یهودی یا رومی. ضمن آن که در این مثال، گفتنی است که

چون عیسی مسیح کتاب مدون نداشت ، چاره ای جز رجوع به اناجیل نیست و منطقی است که اگر او نیز کتاب می داشت ، نخستین منبع و مرجع ، می بایست نوشته های خود مسیح می بود.

اما ما از کجا می فهمیم که مورخان تحلیل گر ایرانی ، نوشته های سید باب را خوانده اند و من در آوردی به تحلیل تاریخ و آیین بابی دست زده اند؟ بسیار ساده است ، به مراجعی که استفاده کرده اند ، نگاه می کنیم و می بینیم که تاریخ شناسان ایرانی و من جمله در بحث ما ، خانم هما ناطق در حالی که هیچ آشنایی و سر و کاری با آثار سید باب نداشته اند ، در باره آیین بابی و زندگی سید باب قلم فرسایی کرده اند. البته به اعتقاد من در باره ناطق این امر زیاد عجیب و دور از ذهن نیست ، زیرا شاگردی "استاد فریدون آدمیت" را کرده است!

در همین پروسه است که مشاهده می نمایم در کتاب راهیابی فرهنگی ، محض رضای خدا حتی یک نمونه ارجاع مستقیم به آثار باب به چشم نمی آید و اما تا دلتان بخواهد از سپهر ، اعتمادالسلطنه ، اعتضادالسلطنه ، احسان طبری ، فشاهی ، گوینو ، آدمیت ، آرین پور ، سعادت نوری و حتی خود نویسنده ، نقل قول وجود دارد. عجیب تر آن که خانم ناطق برای شناخت حرکت سید باب ، یا به دامان اسناد وزارتخانه های اروپایی آویخته و یا آن که به سایه سیاحان فرانسوی گریخته است. این خود نشانه ای بسیار محکم است بر اثبات ادعای من که مورخان ایرانی دیدگاه خود را در باره آیین بابی با منظرهای سیاسی در آمیخته اند. تنها دو شخصی که نزدیک ترین رابطه را با آیین بابی (و نه خود سید باب) داشته اند و در جزو ارجاعات خانم ناطق آمده اند ، یکی موسیو نیکلا و دیگری آقاخان کرمانی است.

موسیو نیکلا گر چه با انتشار کتابی در باره آیین بابی اعتقاد راسخ خود را به این دین نشان داد و بسیاری از آثار سید باب را نیز در کتاب خود ترجمه کرد ، اما باید دقت کنیم که فهم او به عنوان یک مستشرق که تحت تأثیر جانبازی بابیان قرار گرفته بود و عاقبت علاقمند به آیین بابی شد ، چقدر می توانست نزدیک به خود این آیین شرقی باشد ضمن آن که او آثار سید باب را (که احتیاج به دانستن مبانی دینی و اعتقادی اسلامی و شیخی داشت) به صورت گزینشی ، به زبان فرانسه در آورد و خانم ناطق این نسخه فرانسوی را دیده و خوانده است. (2) این خود می تواند معیاری باشد که فهم ناطق با چه مقدار فاصله از آثار فارسی و عربی سید باب به دست آمده است و بگذریم که نیکلا اساسا کارش روایت تاریخی بود و نه تحلیل یک تاریخ مذهبی و اشتباهات بسیاری نیز حتی در روایت ها مرتکب شده است.

آقاخان کرمانی نیز گر چه در باطن به سید باب اعتقاد داشت و در منزلش یواشکی برای اثبات حقانیت آیین بابی کتاب می نوشت ، اما در ظاهر مطلقا بابی نبود و حتی در جمع بابیان ازلی وجود مستقلی داشت ، با فاصله بسیار از سید باب ، هم از نظر زمانی و هم از منظر رفتاری و گفتاری. او آش در

هم جوشی بود از ناسیونالیزم و قاجار ستیزی ؛ دین گرایی و الحاد ؛ اسلام گرایی و اسلام ستیزی ؛ به کارگیری روش های دینی همراه با روش های مبارزات سیاسی ؛ با میرزا ملکم خان آبگوشت خوردن و با سید جمال الدین اسدآبادی پالوده صرف کردن و و یکی از بدبختی های ایرانیان و فرهیختگان ایرانی/ خارجی این بوده است که آیین بابی را اکثرا از طریق و منظر آقاخان کرمانی شناخته اند و بدتر آن که کتاب بی منطق هشت بهشت او را معرف کلیت آیین بابی دانسته اند. گفتنی است که ناطق با توجه به این که حرکات ازلیان را در تاریخ معاصر می شناسد ، اعتراف کرده نوشته های میرزا آقاخان اگر نه تشریح و تحلیل اندیشه های باب ، دست کم توجیه جنبش بابیان (بخوانید فعالیت های سیاسی ازلیان!) بود.(ص 73) این داستان بسیار مفصلی است که در جای دیگر بدان پرداخته و شرح مستوفی داده ام و امیدوارم روزی چاپ شود.

توقع من از خانم ناطق به عنوان یکی از ارکان تاریخ نویسی معاصر ، این است که او اگر می خواهد راجع به سید باب مطلبی بنویسد ، مکاتبات و رساله های سید باب پیشکش ، لااقل یک بار سعی کند تا کتاب "بیان" را بخواند. اما دریغ که او اگر چه در باره آیین بابی و سید باب می نویسد ، اما حتی کتاب بیان را به چشم هم ندیده است ، چه رسد که بخواند و چه رسد به آن که از پس انشای سید باب با اصطلاحات مخصوص بابیه برآید و سپس بفهمد که سید باب را چه قصدی در سر بوده است. زیاد سخت نیست اگر بخواهیم بفهمیم که خانم ناطق اصلا کتاب بیان را دیده است یا نه. او در جایی اشاره نموده:

" مهم تر این که در باب 15 بیان ، پیامبر ما ، زنان را از قید حجاب آزاد کرد. اما به اعتدال سخن گفت و پی نگرفت ". (ص 71)

نه تنها چنین حکمی در کتاب بیان نیست ، بلکه اصولا سیستم فصل بندی کتاب بیان بر اساس "واحد" است و نه "باب". حالا ، این جمله را هما ناطق از هر کس برگرفته باشد ، نشان از آشوب ، بی نظمی و درهم ریختگی تاریخ نویسی ایرانی دارد که ناطق در باره چیزی می نویسد که اصلا از آن اطلاعی حاصل ننموده ، اما چنین وانمود می کند که تسلطی کامل به موضوع سخن خود دارد. او چیزهایی به گوشش خورده و یا در کتاب های تاریخی سیاسی! مطالبی خوانده که به کارش آمده ، لذا از آن مطالب بهره برده است ، البته با ظاهر و رنگی کاملا علمی. آیا عجیب نخواهد بود اگر بدانیم که ناطق با توجه به آن که "از چیزی که نمی دانست و نمی شناخت دم زد" ، اما در عین حال با غرور مخصوص فرهیختگان ایرانی در باره سید باب چنین نوشت:

" او نیز همانند جمله پیشوایان ، پر می گفت و از آن چه نمی دانست و نمی شناخت ، دم می زد !" (ص 69)

تصورش برای من بسیار مشکل است که ناطق گذشته از رفقای ازلی و بهایی که داشت (و هنوز دارد) و می توانست از آنان برای به دست آوردن آثار سید باب کمک بگیرد ، اما ظاهراً هیچ تلاشی برای این کار نکرد. او در سرزمین آزاد فرانسه ، در هر شهری که می خواست ، می توانست به مرکز بهاییان رجوع نماید و نوشته های سید باب را طلب کند یا تاریخ های معتبر بابیه را بگیرد و بخواند تا بتواند تاریخ دقیق بنگارد. او به سراغ هر بچه دبیرستانی بهایی در پاریس می رفت ، امکان آن را می یافت که بتواند به اصل منابع دست پیدا کند ، اما دریغ که ما ایرانیان نخوانده ملاسیم و بدتر آن که نانوشته ها را می خوانیم و سپس به سادگی آب خوردن در باره آنها می نویسیم!

متأسفانه ناطق با توجه به همین اطلاعات سر هم بندی و از هم گسیخته که از این کتاب آن کتاب در ذهنش نشسته ، در پی تحلیل تاریخ ظهور سید باب برآمده و طبیعی است وقتی کسی برای نوشتن تاریخ بابیه ، آثار سید باب و بابیان و همچنین تاریخ های دست اول بابیان و بهاییان را نخوانده باشد ، نخواهد توانست نظریه پردازی درست ، منطقی و مطابق با واقع به دست دهد. از همین رو است که اشتباهات عجیب و غریبی دامان ناطق را رها نمی کند و حتی در بیان ساده ترین گزارش های تاریخی خود ، غلط هایی می نویسد که در شأن هیچ تاریخ نگاری نیست. از جمله:

اطلاق بوی بایبگری به رساله ای که جعفر ابن اسحاق در دوره فتح علی شاه نوشته! (ص 43) ؛ دیدار سید باب و قره العین در کربلا و حرکت سید باب پس از مرگ سید کاظم از راه مکه به ایران (ص 63) ؛ آگاه بودن سید باب از تنظیمات عثمانی و مشاهده کردن مخالفت های توده های مسلمان ، زمین داران بزرگ و مراجع دینی و نظامی با تنظیمات سلطان در بغداد! (ص 61 و 62) ؛ تخلیط شخصیت های گوناگون بابی با سید باب در زمانی که در باره ورود سید باب از مکه به ایران سخن گفته و همچنین چوب خوردن سید باب در شیراز توسط حسین خان حاکم شیراز (ص 62) ؛ کمک حاجی میرزا آقاسی به باب پس از آن که علمای اصفهان حکم قتل سید باب را نوشتند (ص 65) ؛ اختلاط در زمان نوشتن نامه های سید باب به حاجی میرزا آقاسی با مکاتبات علمای اصفهان و حاجی مزبور (ص 66) ؛ آزادی بیان و تأمین جانی داشتن بابیان در دوره حاجی میرزا آقاسی (ص 69) ، بابی شمردن تعدادی از بهاییان که سیاحان فرنگی آنان را مشتاق تغییر و تحول دانسته اند (ص 73) و قس علی ذلک. همه این اشتباهات به این علت رخ داده که ناطق به خود همت نداده است تا برای تحقیق خود به منابع اصلی تر رجوع کند. او که برای نشان دادن چهره جدیدی از حاجی میرزا آقاسی ، هزاران برگ سند و دهها کتاب و رساله را زیر و رو نموده ، چرا برای خواندن یکی دو جلد کتاب از

آثار بابیه و بهاییه وقت نگذاشته است؟ از این مضحک تر آن که او گاهی استنادات ، ارجاعات و فهمش نسبت به آیین بابی را از کسانی همچون فشاهی و طبری به دست آورده و از همه اسف انگیزتر آن که ناطق برای فهمیدن دین بابی به حامد الگار نیز تکیه کرده است. (ص 65)

نخواندن آثار سید باب باعث شده تا هر کس هر با ربط و بی ربطی را در کتابش نوشته که با تز و تئوری ناطق همخوانی داشته ، مشارالیها آن را برگیرد و به مطالب کتابش اضافه نماید و ظاهرا او هیچ پروایی نیز نداشته است تا ببیند مطالبی که می نویسد اصلا مطابق با واقع بوده یا نه. از جمله:

" باب نخست با تفسیر سوره یوسف درآمد و آیین خود را شناساند ، آن هم در بزرگداشت علی و نقد علما. او همان مطالبی را از سر گرفت که پیشتر درویشان علی الهی ، شیخیان و دیگر رساله نویسان گفته بودند ". (ص 70)

(

" از میان شاهزادگان هم ملک قاسم میرزا ، کامران میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله روی خوش نمودند ، حاجی میرزا آقاسی که جای خود داشت. باب از او به ستایش یاد می کند و می نویسد: "بدیهی است حاجی به حقیقت آگاه است" و می دانیم که در بیان او ، واژه حقیقت همانا آگاهی به اسرار نهان است که شیخیه عنوان کرده اند و باب در ربط با معتمدالدوله هم به کار می برد ". (ص 65)

" میان ناکجا آباد باب با جهان بینی قره العین و بشرویه تفاوت از زمین تا آسمان بود ". (ص 69)

" در زمینه اصلاحات دیگر ، باب مراسم حج را برانداخت [...] و نماز و روزه و قرائت قرآن تحریم شد ". (ص 73)

" گرایش به ایران باستان از وجهه ای برخوردار بود که حتی باب آیین خود را با رسوم زردشتی درآمیخت ". (ص 43)

" در روی گردانی از شریعت عربی ، بابیان برخی از آداب و سنن آیین زرتشت را زنده کردند. در نوشته های باب به گونه ای پرستش خورشید به

چشم می خورد ، گاه از خورشید حقیقت نام می برد ، گاه برایش هویتی زنده و جداگانه می سازد [...] در بیان ، باب از مریدان خواست هر روز آدینه با لباس های پاکیزه و خلوص رو به خورشید بایستند. نیز در اعیاد مذهبی رویکرد باب به آیین زرتشت بود. نوروز را عید مذهبی قرار داد. تحت تأثیر زرتشتی گری سال را به 19 ماه و 19 روز تقسیم کرد ". (ص 70 و 71)

اگر چه نمونه این اظهارات در کتاب "راهیابی فرهنگی" بسیار است ، اما من بر خود لازم می دانم که در باره مواردی که در فوق اشاره کردم ، توضیحاتی را بنویسم:

اولاً: اگر در فرهنگ دینی آیین بابی ، برای مقام دینی علی ابن ابی طالب اهمیت خاصی وجود دارد ، اما من نمی دانم در کجای تفسیر سوره یوسف در حدی که ناطق نشان می دهد ، از علی ابن ابی طالب مطابق با اعتقاد درویشان یاد شده! ، ضمن آن که می دانیم سید باب در آثار بعدی خود ، به صراحت نوشت که ملا علی بسطامی (دومین نفری که به سید باب ایمان آورد) رجعت علی ابن ابی طالب بوده است. (3)

ثانیاً: ناطق آن جا که نوشت سید باب ، حاجی میرزا آقاسی را به حقیقت امر آگاه می دانست ، موضوع نامه اصلاً چیز دیگر است و نه تنها هیچ گونه ارتباطی با آن چه ناطق در صدد ابراز آن برآمده ، ندارد ؛ بلکه جملات سید باب کاملاً بر عکس آن چه است که ناطق به عنوان شاهد تئوری اش آورده و خوشمزه آن که لغت "حقیقت" را هم برای خواننده اش معنی نموده است! با هم جملات سید باب را بخوانیم تا ببینیم که اولاً یادداشت برداری غلط از ترجمه های موسیو نیکلا چه بلایی در کج فهمی آیین بابی ایجاد کرده و ثانیاً شاگرد خلف فریدون آدمیت چگونه به خوبی آموخته است که جملات را از متن اصلی خارج کند و برای اهداف ناموزون خود به کار ببرد. سید باب در نامه ای به محمد شاه در باره حکم تبعیدش به ماکو چنین نوشت:

" بعد از آن که مطلع شدم به این حکم ، نوشته ای به حضور مدبر ملک فرستادم که والله به قتل برسان و سر مرا بفرست هر جا که می خواهی ، زیرا که زنده بودن و بلاجرم به محل مذنبین رفتن ، سزاوار نیست از برای مثل من. آخر جوابی ندیدم. اگر چه یقین است که جناب حاجی به کماهی امر علم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلا حق محزون نمودن اشد است از تخریب بیت الله و قسم به حق که امروز منم بیت الله واقعی ". (4)

ثالثاً: قرۃ العین و بشرویه جز آن چه سید باب در اختیارشان نهاد ، جهان بینی نداشتند. آنان کوچکترین تخطی از دستورات و فرامین سید باب نمی کردند و اگر گاهی در ظاهر ، آنان را پیشرو در اقدامات اجتماعی می بینیم ؛ بدون شک سنگ محک جامعه بابی برای کشف درستی رفتار آنان ، سؤال از سید باب بوده است. ماجرای کشف حجاب که احتمالاً دستمایه خانم ناطق برای ابراز این تئوری گشته ، یک کار از پیش اندیشیده شده توسط محمد علی قدوس و بهاء الله بود که جرأت و جسارت آن بر دوش طاهره نهاده شد(5) و به اعتقاد من بدین دلیل طاهره برای اعلان نسخ اسلام انتخاب شد که این کار می توانست ناسخ را به کام مرگ بکشد و چون طاهره زن بود ، ارتداد و حکم اعدام در باره او مصداق نمی یافت. از طرف دیگر می دانیم رفتارهای رادیکال قرۃ العین مورد تأیید باب قرار گرفته است:

" انّها لدیّ ، لورقة طيّبة التي طهرت فؤادها عن رجس الحدود لربّها. فرحم الله امرء عرف قدرها و لم يؤذها باقلّ شيء ، لانّها اليوم عزّ لذی قرابتها و شرف لاهل طاعتها فی حکم الله ". (6)

این که اگر ناطق بخواهد به خاطر مؤنث بودن خودش ، احساسات فمینیستی اش گل کند ، شأنی غیر بابی برای قرۃ العین قائل شود و او را فراتر از سید باب به نمایش بگذارد ؛ دقیقاً به سخافت همان کاری است که آقای یحیی شهیدی (از منسوبان طاهره قرۃ العین) با مقدمه سخیف تری که ناصر تکمیل همایون تحریر نموده ، در صدد برآمده بگوید: استغفر الله که طاهره بابی شده باشد ، او خود مدعی فرقه ای در اسلام بوده است!! (7) به خوبی می دانیم که تاریخ نویسی ایرانی استخوان ندارد و هر کس با مادرش قهر نمود ، آخر عمری شروع به تئوری پردازی می کند و چه رشته ای بهتر از تاریخ که هر دروغ دمبلی را می توان به خورد خواننده داد و در این آشفته بازار ، به چند صد هزار تومان دست یافت! آیا کسی بهتر از هما ناطق باید بداند که ادعاهایی که مطابق با واقعیت تاریخی نیست ، ارزش ماندگاری خود را از دست می دهند ، حتی اگر زمانی کوتاه دست به دست بگردند؟

رابعا: باب هیچگاه حج را حرام نکرد ، بلکه به رفتار مسلمین در مراسم حج و خصوصاً به این که مسلمانان شخص او را نشناخته اند ، طعنه زد(8) و حتی خود حکم حج با شرایط خاص مطابق آیین بابی صادر نمود.(9) و اعجب العجایب آن که ناطق نوشت که سید باب نماز و روزه و خواندن قرآن را تحریم نمود! و این به خوبی نشان می دهد که ناطق نه تنها سلسله ظهور ادیان را نفهمیده ، بلکه ساده ترین امر در آیین بابی که قبول اسلام و قرآن باشد را ، نیز متوجه نگردیده است. این اشکالات و استنادات بی ربطی که ناطق به دست داده ، ناشی از آن است که او می خواهد آیین بابی را در جنگ با علما (بخوانید اسلام) به خورد خوانندگانش بدهد. او با توجه به مطالعاتش از کتاب های دیگران ، در

آیین بابی چیزهایی یافته که به نظرش می توانسته اند مطابق با پیشرفت تلقی شوند و چون به اعتقاد ناطق ، اسلام مانع پیشرفت بوده است ، به همین دلیل باید آیین بابی را در وجهه کاملاً ضد اسلامی به نمایش می گذاشت!

زیاد تعجب نکنید اگر بدانید که ناطق اصلاً قصد داشته در باره انقلاب جمهوری اسلامی چیزهایی بنویسد ولی به ناگاه از دوره محمد شاه سردر آورده است! او در اولین جمله پیشگفتارش به این موضوع اعتراف کرده (ص 6) و شستشو دادن حاجی میرزا آقاسی در کتاب راهیابی نیز به این دلیل صورت گرفته است که حاجی مزبور با فقهای اسلامی سر سازگاری نداشت. اصلاً دعوا ، چیز دیگر است و در این میان مثله کردن آیین بابی بهانه ای است تا دین و آیین ایرانیان مسلمان و این انقلاب اخیر به زیر سؤال برود. همین.

خامساً: وصله ناجور بازگشت به ایران دوره زرتشتی و تجلی آن در احکام آیین بابی ، از دعاوی بی ربطی است که شاید سر زنجیر این سلسله را در دست همان میرزا آقاخان کرمانی بتوان پیدا کرد. از زمره حلقه های این زنجیر بلا انگیز ، فعالیت های بی معنی فارسی سره نویسان را می توان نام برد که نوعی تجلی مبارزه پوچ و پوشالی با دین اسلام بوده و هست و از زمره تلاش هایی است که در تاریخ معاصر برای ضدیت با اسلام بدان دامن زده اند. سخافت این حرکت چنان فراگیر است که در عصر اینترنت ، کسانی در ایران به نوعی از زبان فارسی صحبت می کنند که خود ایرانیان نیز آن را نمی فهمند! در ایران معاصر بعضی از روشنفکران ایرانی هم که خیلی دلشان می خواست به زبانی حرف بزنند که ضمن آن که پز اجتماعی باشد ، در عین حال کسی نفهمد که پرت و پلاهایشان چه معنایی دارد ؛ به فارسی سره نویسی روی آوردند و عجب آن که در این پروسه ، فارسی سره نویسی شد معیار روشن اندیشی ؛ در حالی که این حرکت به عنوان تبلیغ ملی گرایی و تغییر ساختار ادبی (و نه علم زبان شناسی) ، چیزی جز هبوط در حوض تاریک اندیشی نیست.

از آن جا که ورود آیین اسلام به ایران به مذاق تحلیل گران ضد اسلام خوش نمی آید و این بزرگواران پیروزی اسلام را خراب کننده تمدن ساسانی بر می شمارند ، در زمان معاصر که سید باب آهنگ نسخ اسلام را نواخت ، تحلیل گران مزبور می خواهند بدین معنا بیاویزند که پس باید به ایران پیش از اسلام بازگشت. در این تئوری قاراشمیش که در نفس خود پسرقت را به جای پیشرفت تبلیغ می کند ، آیین بابی وسیله ای می شود در دست این افراد که رنگ زرتشتی به آن بزنند! این کارهای بی ربط و ناموزون یعنی: بیابید با هم تناقض های پیچ در پیچ بورزیم!

متأسفانه زخم هایی که مورخان ایرانی بر تاریخ معاصر ایران وارد کرده اند ، یکی دو تا نیست که بتوان همه آنها را در یک مقاله شرح و توصیف نمود. مثلاً ناطق در کتاب راهیابی ، فرهاد میرزای معتمدالدوله (عموی ناصرالدین شاه) را به خاطر این که زمانی از طرفی تمایل به آیین باب نشان داد

و از طرف دیگر فارسی سره نیز می دانست ، بیزار از عرب و فرهنگ عرب (بخوانید اسلام) معرفی کرده است. (ص 42) این تحلیل یعنی کتمان واقعیت تاریخی ؛ چه که فرهاد میرزا نه تنها 13 سال قبل از مرگش در سال 1292 به سفر حج رفت و سفرنامه نوشت ، بلکه منشآت بسیاری از او در دست است (10) که خواننده باید برای خواندن و فهمیدن آنها انواع و اقسام پشتک وارو را بر کتاب المجد بزند تا به معانی مندرج در آنها پی ببرد و من مطمئنم مردم عادی که هیچ ، دانشجویان ادبیات فارسی هم به هیچ روی نمی توانند متون منشآت او را بدون رجوع به فرهنگ های عربی/ فارسی بفهمند و این امر آیا چه نوع ستیزی با فرهنگ عربی می تواند تلقی شود؟! دیگر بگذریم که مباحثات فرهاد میرزا در سال 1300 قمری با بهاییان در منزل کامران میرزا نایب السلطنه برای اثبات اسلام ، تماما در کتب تاریخی آیین بهایی درج شده است و ناطق (که فهمیده ایم کتب بابیان و بهاییان را نخوانده) چگونه با این شواهدی که تئوری اش را نفی می کنند ، می خواهد به زور معتمدالدوله را ایرانی مخالف عرب و اسلام نشان دهد؟ همین کاری که مورخان ایرانی در باره "حاجی ملا عبدالرحیم تبریزی" کرده اند و او را به طور خلاصه به "طالبوف" خالی مبدل ساخته اند و از او یک روشنفکر در آورده اند. این بذر خرابی است که فریدون آدمیت کاشته است و داستانی است!

به اقتضای بحث خود تنها می توانم بگویم که هما ناطق با آویزان شدن به موادی که در آیین بابی وجود خارجی ندارد ، در پی اثبات حقانیت فکر سیاسی خود است و نه هیچ چیز دیگر. او نفهمیده است که اگر در تاریخ آیین بابی در یکی دو جا به خورشید ظاهری توجه شده ، این کار بهره گیری از یک نماد در ادبیات دینی و خصوصا آیین بابی بوده که سید باب پیامبران را به خورشید تشبیه کرده و همچنین "من یظهره الله" را نیز به "نیر اعظم" تسمیه ساخته است. (11) سید باب در کتاب بیان در جایی می نویسد:

" ان مثل النقطة كمثل الشمس و مثل سایر الحروف كمثل المرایا فی تلقائها [...] در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آن که آنها شهادت داده ، شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او می گردید ". (12)

از این جملات می توان دهها نمونه در کتاب بیان و دیگر آثار سید باب به دست آورد که تماما برملا کننده ناآگاهی ناطق و دیگران در فهم تمثیل و استعاره در ادبیات فارسی و خصوصا انشای سید باب است. از این گذشته ، در کتاب بیان ، حکمی از سید باب صادر نشده که بابیان لباس پاکیزه بپوشند و

در برابر خورشید بایستند و ناطق نیز هیچ ارجاعی نداده است که این دعاوی را از کجا برگرفته است. حالا گیریم که به فرض، سید باب در جایی چنین گفته باشد، به چه منطقی می توان از آن حکم، آیین مهرپرستی را بیرون کشید؟! ناطق اگر کتاب بیان را خوانده بود، می فهمید که منظور سید باب از شمس، اغلب "من یظهره الله" است و طبیعتاً توجه به او نیز در ادبیات بابیه به توجه به "من یظهره الله" باید معنی شود و دیگر لازم نخواهد بود که به سراغ خورشید پرستی و ایران باستان برویم. هزاران نمونه در مناجات های سید باب می توان به دست داد که او مقام تنزیه و تقدیس از فهم و بیان آمیان نسبت به ذات غیب الغیوب را بیان کرده است. ناطق اگر کتاب بیان را دیده بود، از همان نخستین جمله آن کتاب می بایست می فهمید که تئوری تاریخی اش بسیار آبکی تر از آن است که بتواند با چسباندن دو سه استناد نادرست و نابه جا، رنگی علمی و زرتشتیگری به آن بزند:

"تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال به علو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست. خلق نفرموده آیت عرفان خود را در هیچ شیء الا به عجز کل شیء از عرفان او [...] مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور سازج او از هر بهایی و علایی و منزله بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی". (13)

و از همه عجیب تر آن که ناطق از خود نپرسید که اگر زرتشتیان سال و ماه را به 19 تقسیم کرده اند، پس نام های فروردین و اردیبهشت و خرداد و از کجا پیدا شده اند و چگونه زرتشتیان برای روزهای سی گانه هر ماه اسم تعیین کرده اند و دور از چشم ناطق تقویم های خود را هر سال چاپ می کنند! و صدها مثال و نمونه که نقض غرض او را می کند. عجب داستانی است این تاریخ نویسی ایرانیان فرهیخته.

کج فهمی ناطق نسبت به موضوع "دین" و خصوصاً آیین بابی دو وجه دارد. نخست آن که او دین بابی را در مقام مخالفت و تضاد با اسلام می نهد و دوم آن که می خواهد موضوعیت دین را نیز از آیین بابی بزداید. او اگر آثار سید باب را خوانده و صداقت را نیز پیشه کرده بود، می دانست که آیین بابی ناسخ اسلام است و نه ضد اسلام. در سلسله ادیان، دین بعد همواره دین قبل را مطابق با زمان نمی یابد و آن را ناقص می شمارد، اما به هیچ وجه جنبه تقدس را از دین قبل نمی زداید و نمی تواند که بزداید، زیرا خود را پس از آن معرفی می کند و بنیان های خود را نیز بر بنیان های قدیم می نهد، اما در عین حال، ساز و کارهای مطابق با زمان را نیز پیشنهاد می کند.

(14) مسیح هیچ گاه خود را مخالف و متضاد با موسی ندانست ، محمد سر ستیز با موسی و عیسی ساز نکرد ، باب در آثارش و خصوصا در کتاب بیان اکثر مثال هایش از رسول اسلام و عیسی مسیح است و بهاءالله نیز با این چهار پیامبر قبل از خود به احترام تمام یاد کرده است .
کسانی که مدعی وحی بوده اند ، هیچ کدام به نحوی که هما ناطق دلش می خواهد ، با پیامبران قبل از خود دعوا نداشته و برخورد پیدا نکرده اند . جملات ناطق را بخونید تا ببینید با به کارگیری آن دو وجه ، چگونه در پی مسخ آیین بابی برآمده است :

" اگر توده های مسلمان بی آن که سطری از نوشته های او را خوانده باشند ، از همه ولایات سر برکشیدند ؛ می بایست سخنی نه در معجزه خضر و ریش موسی ، بلکه در به آمد خواست های خود شنیده باشند ". (ص 69)
" در برابر این فرقه ها و این آرمان ها [ی صوفی مآبانه] ؛ درویشی و صوفی مسلکی محمد شاه و میرزا آقاسی سست می نمود . تنها می توان گفت که سیاست صوفی پرور حکومت رخصت داد که این افکار جان گرفتند و در بابیگری تبلور یافتند ". (ص 45)

" در واقع می توان گفت که برخاست باب در سرآغاز 1844 تجلی خواست های اجتماعی بود و نه برآمدن آیینی نوین در برابر اسلام . به عقل سلیم می شود دریافت که هر گز توده های شهری و روستایی و یا حتی ملایان ، یک روزه دست از مذهب خود بر نمی دارند ، بسیج نمی شوند و به آیین دیگر نمی پیوندند ". (ص 62)

" اگر بخواهیم اندیشه های باب را در بستر مذهبی بیندازیم و بسنجیم ، به جایی نمی رسیم و راه به معقولات نمی بریم . افکار مذهبی سید شیراز جز در چند فقره که با واقعیات اجتماعی سر و کار دارند ، به هذیان و مناجات می مانند [...] همین که در چهره پیامبر ظهور کرد ، خود می رساند که از آیین خرد و راه و رسم مدنیت بی بهره بود و به درک نیازهای زمانه اش بر نمی آمد ". (ص 69)

اولا: مردم مسلمان ایران دقیقا به خاطر مسائل مذهبی به آیین باب روی آوردند و اگر تعدادی از علما یا درباریان نیز به آخر اسلام رسیده بودند و به همین دلیل به آیین باب روی خوش نشان دادند ، هیچ دلیل نخواهد بود که آن چهار پنج نفر را ملاک چند صد هزار نفری بگیریم که به علت "انتظار ظهور

امام زمان" ، بابی شده بودند. "به آمد خواست های" ایرانیان در آن زمان ، ظهور قائم بود و اگر از دست اوضاع زمانه گله مند هم بودند (دقیقاً مانند امروزه) ، چاره اش را تنها در آمدن موعود منتظر خود می دانستند.

ناطق و دیگر مورخان دین گریز باید بدانند که پنهان کردن اعتقادات اسلامی ایرانیان و رنگ و لعاب های "فرهنگ و هویت ایرانی" به آن دادن و یا وصله های لائیسیتیه و سکولاریسم به مردم ایران زدن ، نه تنها مطابق با واقع نیست ، بلکه هیچ دردی را نیز از دردهای این مملکت دوا نمی کند. تمام بی دین ها و غیر مسلمان ها شاید 5 درصد مردم ایران را هم تشکیل ندهند و مجموعه ایرانیان به خوبی نشان داده اند که اگر بی دینی هم می ورزند ، "مسلمانان بی دین" هستند و این خصلت مسلمانی در ایرانیان را به هیچ عنوان نمی توان درز گرفت. نادیده انگاشتن همین خصلت و خیال بافی های کودکانه روشنفکران ایرانی که در قالب تلاش های: روشنفکران ، ازلیان ، سوسیالیست ها ، دهری ها ، سکولار ها ، توده ای ها و هزار جور انجمن و حزب ضد اسلام تجلی پیدا کرد ، همه را به کام نابودی کشاند و نتیجه اش نیز انقلاب اسلامی شد.

اگر زمانی کسی چون استالین بر ایران حاکم شود ، بدانید که ایرانیان خواهند شد: مسلمان استالینیست که نمونه هایش را کمابیش دیده ایم و تجربه های تلخ و غریبش را نیز چشیده ایم و زمانی یک مسیحی متعصب بر ایران حاکم شود ، ایرانیان بدون شک از احادیث و قرآن فرقه ای به دست خواهند داد و نامش را خواهند گذاشت: مسلمان/ مسیحی.

من برای داعیه خودم ، صدها مثال دارم. اگر در طول زمان معاصر پیش آیم ، به چنین کسانی برمی خوریم: ملکم خان (مسلمان/ ارمنی) ، سید جمال الدین اسدآبادی (مسلمان/ بی دین) ، سید محمد طباطبایی (مسلمان/ فراماسونر) ، تقی زاده (مسلمان/ سوسیال دموکرات) ، محمد علی فروغی (مسلمان/ ازلی) ، جلال آل احمد (مسلمان/ توده ای) ، شریعتی (مسلمان/ مارکسیست) ، عبدالکریم سروش (مسلمان/ سکولار) و مدل های جدیدتری نیز در راه است که اصلاً نباید نگران باشید. در این صورت است که در خواهید یافت که من چه می گویم و عجب است که متولیان تاریخ نگاری ایرانی هنوز به دنبال این هستند که در گوشه ای از این مرز و بوم یک چیزی را پیدا کنند و فوراً رنگ زرتشتیگری و غیر اسلامی به آن بزنند و بگویند که هویت ایرانی این است و فلان است و بهمان است و و در خواب خوش خود تاریخ بنویسند.

ثانیا: آیین بابی به هیچ روی تبلور و ادامه صوفی مآبی نبوده است. کسی که چنین می نویسد ، معلوم می کند که نه صوفیه را شناخته است و نه بایبیه را. ناطق اگر شباهتی بین این دو آیین می دید (همانند آن چه بین آیین های بابی و زرتشتی دید!) باید شواهدی به دست می داد تا ما ببینیم که آن ادعای نامربوط از کجا درآمده و منظور او از این جملات بی سر و ته چیست.

ثالثاً: ناطق اگر آثار باب را خوانده بود ، می دانست که در نخستین جمله از همان تفسیر سوره یوسف (که ذکرش چند بار در کتاب راهیابی آمده است) سید باب سخن از دین جدید به میان آورده و ادعا نموده که بر او وحی می شود و داعیه اش دقیقاً همان است که رسول اسلام در قرآن بیان داشته است:

" اِنَّ هَذَا لَهُوَ الدِّينَ الْقَيِّمُ وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ شَهِيْدًا [...] اَنَا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنَا الْاٰیٰتِ حِجَّةً لِّكَلِمَتِنَا عَلَیْكُمْ ، اَفْتَقَدْرُوْنَ عَلٰی حَرْفٍ بِمَثَلِهَا فَاَتُوْا بِرَهٰنِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ بِاللّٰهِ الْحَقَّ بِصِيْرًا . تَاللّٰهِ لَوْ اجْتَمَعَت الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمَثَلِ سُوْرَةٍ مِّنْ هٰذَا الْكِتَابِ ، لَنْ يَّسْتَطِیْعُوْا وَ لَوْ كَانْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَلٰی الْحَقِّ ظَهِيْرًا " . (15)

و به همین سادگی می توان گفت که به عقل سلیم چه کسی باید ببپذیریم که توده های شهری و روستایی و ملایان یک روزه دست از مذهب خود بر نمی دارند؟! هزاران مثال نقض در تاریخ بابیه و بهاییه برای ادعای ناطق وجود دارد و ما با خواندن مطالب ناطق حیران ، سرگردان و معطل می مانیم که پس چه کسانی بابی می شدند و یک روزه هم بابی می شدند؟! مگر قبل از آن که ملا حسین بشروی در خراسان به راه بیفتد و اعلان کند که موعود منتظر به پا خاسته است ، چه سابقه فرهنگی وجود داشت که مردمان دیار خاور را آماده نموده بود تا در قالب اعتقاد دینی به سید باب بگروند؟ و اگر مردم ایران در حدود 170 سال قبل با مدارای محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی (گیریم طی 10 سال) آمادگی فرهنگی یافتند که بابیگری را در دل خود بپرورند ، چگونه شد پس از حدود 80 سال و در یک دوره 50 ساله در حکومت پهلوی ها ، حتی با هجوم دولتی برای مدرن شدن ، مردم ایران نتوانستند کاری بکنند و انقلاب اسلامی نمودند؟! بیایید خودمان را به خواب نزنیم.

رابعاً: ناطق اقرار می کند که می خواهد به جایی برسد و راه به معقولات ببرد. خطای او در همین است که آیین بابی را انتخاب کرده است تا به جایی که خودش می خواهد ، هدایت کند. او متوجه نشده که این کار نشدنی است زیرا سید باب سخنان خود را در قالب یک اعتقاد دینی بیان نموده و دین زدایی از او امکان ندارد. ناطق کاش پیش از نوشتن می فهمید که تلاشگر این راه نه تنها به معقولات راه نمی برد که خود و خواننده اش را به ترکستان می کشاند. من عجز و درماندگی ناطق را در شناخت روش دینی سید باب برای اصلاحات به خوبی می فهمم ، زیرا او گمان می کند که اصلاح تنها از راه خرد غربی امکان پذیر است و به همین دلیل آیین بابی نیز که روشنگر بوده و تمام فعالان سیاسی/ فرهنگی را متأثر از خود ساخته ، باید به زور از حالت دینی خود خارج شود.

از همه عجیب تر ادعای ناموزون ناطق است در باره این که سید باب از آیین خرد و راه و رسم مدنیت بی بهره بود و به درک نیازهای زمانه اش بر نمی آمد! کاش هما ناطق می گفت که نیاز زمانه باب چه بود و چه کسی برای این نیاز تلاش کرد؟ آیا رسم مدنیت در 160 سال پیش از این در ایران معنا داشت

تا باب برای آن تلاش کند؟ کسانی که به رسم مدنیت در ایران ظاهر شدند چه کسانی بودند و توفیقشان به چه حدّ بود؟

ناطق نمونه‌ای از شمار زیادی از مورّخین ایرانی است که نه تنها ساز و کار عمل باب را در نیافته اند ، بلکه در شناخت زمان و زمین خود نیز وامانده اند. ناطق نتوانسته است بین "روش دینی سید باب برای اصلاح جامعه اسلامی" و "خواسته ذهنی خود برای برتری دادن خرد غربی بر مذهب" ، تفکیکی قائل شود و بنا بر همین بلا تکلیفی ، و چنان که نشان دادم با در کنار هم نهادن مقدمات و شواهد غلط و حتی بی توجهی به اوضاع زمان باب ، به نتیجه ای غلط تر رسیده است.

نکته باریک تر ز مو این جا است که همین هما ناطق که پیراهن مدنیت پاره می کند و عمّامه نیاز زمانه به زمین می زند ، خودش که در دوران مدنیت ساز پهلوی! درس خواند ؛ چرا پس از آن که به مرحله باروری رسید ، در کنار فریدون آدمیت ، هنرش این شد که به میان خاک و خل کتابخانه های گرد گرفته برود تا آثار عتیقه دوران قاجار را منتشر کند؟! او خودش مبلغ کدام مدنیت بود؟ هر کس نداند ، ما که دستی بر آتش داریم ، می دانیم که خانم ناطق ، زمانی که به پختگی سیاسی رسید ، چریک بازی را بر مدنیت ترجیح می داد!

حدود 130 سال پیش از آن که خانم ناطق رساله تأدیب النّسوان را برای مسخره کردن اوضاع فرهنگی قاجار آماده چاپ کند ، کسی به نام طاهره قرّة العین ، در میان مردانی که هنوز عمّامه به سر داشتند ، نسخ اسلام را اعلام کرد و حجاب از سر برداشت. ناطق که با تحصیل در دوران پهلوی ، وامدار و مدیون حرکت قرّة العین و همچنین تلاش شبانه روزی بابیان و بهاییانی بود که آهنگ تحصیل زنان را بر سر کوی و بازار می زدند و خود مدرسه دخترانه تأسیس می کردند ، چگونه به خود اجازه می دهد که رسم مدنیت به سید باب نشان دهد؟

عبرت انگیز آن که زمانی که تلاش مدنیت ساز فرهیختگانی چون ناطق به انقلاب اسلامی منتج شد ، او کوله بار سازندگی و چریک بازی اش را جمع کرد و رفت به پاریس ، شهر شاهد و شعر و شراب و شب. در آن جا که با این مؤلفه های عاشقانه ، جز تخیل نمی توان زابید ، گاهی نامه های ننه من غریبم بازی مشروطه را چاپ می کند و گاهی سری به اسناد وزارتخانه های فرانسه می زند و مضحک تر آن که سخنرانی هم می کند و شنیدم که در یکی از آن سخنرانی هایش از مردم ایران عذر خواسته که نتیجه فعالیت های سیاسی اش ، انقلاب جمهوری اسلامی شده است! حالا اگر شیر پاک خورده ای پیدا شود و بتواند به اسناد دولتی نفوذ کند و پرسشنامه های زمان پهلوی و حتی گذرنامه هایی که فرهیختگان تهیه کرده و با هواپیما از دست اسلام فرار کرده اند را ببیند ، خواهد دید که هما ناطق و هزاران چون او ، همگی در ستون مذهب پرسشنامه ها ، "اسلام" نوشته اند و سپس از مملکت اسلامی گریخته اند!

او به تبع همین بلا تکلیفی است که به سید باب خرده می‌گیرد که مبارزه دینی اش دور از خرد بود ، زیرا که باب رسم مدنیت نمی‌دانست! هما ناطق از رسم مدنیت آن قدر دستگیرش شده است که بعد از عمری تحقیق در امر تاریخ ایران ، سر پیری رساله در باب شراب بنویسد! این عاقبت حال تمام مورخان ایرانی است که به جای تحقیق و حل مشکل ایران و ایرانی ، به دنبال شرابی هستند که سرشان را گرم نگاه دارد و عقل را به جایی ببرد که تا پایان عمر ، شارب را از دغدغه های موجود برهاند. ناطق و امثال او که عمری را در اشتباه تباه کرده اند ، تنها یاد گرفته اند که بنشینند و بر تنها کسانی که کاری کرده اند ، خرده بگیرند.

فرهیختگان ایرانی که با اتحادی ناباورانه ظهور آیین باب را در قالب دینی خود نپذیرفته و آن را به دلخواه خود مثله و پنهان کرده اند ، یک معذرت خواهی کامل و تمام عیار به سید باب بدهکارند و تا این عذرخواهی را به جا نیاورند ، بدانند و مطمئن باشند که مورد ریشخند تاریخ نویسان آتی ایران واقع خواهند شد.

-
1. گر چه ممکن است در بادی امر چنین به نظر آید که تاریخ انقلاب جمهوری اسلامی به علت آن که یک بار اصلی به نام "مذهب" بر دوش دارد ، خارج از قاعده بالا است ، اما مورخانی که در باره تاریخ این سه دهه نوشته اند نیز ، یا خود سیاسی بوده اند و یا از نقطه نظر سیاسی تاریخ های خود را نگاشته اند و در این نمونه ، مذهب تنها بهانه ای بوده است تا آنان بخواهند حرف ها و اعتقادات سیاسی خود را اثبات کنند.
 2. کتاب نیکلا را مترجم همایون که از نوادگان یحیی ازل بود ، به فارسی ترجمه کرده است.
 3. بیان ، واحد 1 ، باب 3
 4. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری ؛ 134 بدیع ؛ ص 16.
 5. محمد حسینی ، نصرت الله ؛ حضرت باب ؛ مؤسسه معارف بهایی ؛ کانادا ؛ 1995 میلادی ؛ ص 385 تا 388.
 6. ظهورالحق ، جلد سوم ، ص 331.
 7. شهیدی ، یحیی ؛ بررسی چند واقعه تاریخی ؛ انتشارات: مؤلف ؛ 1381 ؛ مقاله: زرین تاج (قره العین) ؛ ص 123 تا 132.
 8. بیان ، واحد 4 ، باب 16.
 9. همان جا ، باب 18.

10. سفرنامه و منشآت فرهاد میرزا به کوشش غلام رضا طباطبایی منتشر شده و شرح حال او را نیز اسماعیل نواب صفا به دست انتشار سپرده است و در هیچ یک از این کتاب ها ، نمی توان ادعای ناطق را به دست آورد. اتفاقا فرهاد میرزا که در زمان خود به "حاجی معتمدالدوله" معروف بود ، می گویند بسیار مقید به اجرای فرعیات احکام اسلامی نیز بوده و نواب صفا دست او را رو کرده است.
11. بیان ، واحد 4 ، باب 16.
12. بیان ، واحد 3 ، باب 12.
13. بیان ، واحد 1 ، باب 1.
14. البته به اعتقاد من حکام ، علما و مردمان به مسیح و باب اجازه ندادند تا تئوری های ساختاری خود را ارائه کنند. در آیین بابی این کار توسط بهاءالله صورت گرفت و آیین بهایی زاده شد.
15. منتخبات آیات ، ص 26 و 28.